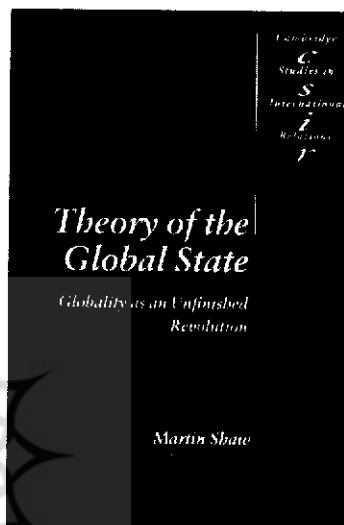


#### مقدمه

مارتین شاو را می‌توان به جرأت جزء متفکران فرایست مدرن دانست. او که استاد کرسی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه ساسکس<sup>۱</sup> انگلستان می‌باشد و تألیفاتی تحت عنوان "جامعه مدنی و رسانه‌ها در بحران جهانی"، "جامعه جهانی و روابط بین‌الملل"، "جامعه فرانظامی‌گری" و "دیالکتیک جنگ" دارد، در آخرین کتاب خود تحت عنوان "نظریه دولت جهانی"، سعی در تبیین این باور دارد که جهان از عصر پست مدرنیته به دورانی جدید وارد شده است که او آن را "جهانیت"<sup>۲</sup> می‌نامد.

اگر با دیدی کلان‌نگر به موضوع بنگریم، می‌توان حق را به او داد. فرآیندی که از دهه ۱۹۷۰ تحت عنوان تنش‌زدایی آغاز شد، در آستانه آخرین دهه قرن بیستم توانست منجر به پایان جنگ سرد و ورود جهان به مرحله‌ای که غالباً از آن به‌عنوان "جهانی شدن"<sup>۳</sup> یاد می‌کنند، شود. برقراری لیبرال دموکراسی جهانی، از



#### نظریه دولت جهانی

(جهانیت به مثابه انقلابی ناتمام)

Martin Shaw, *Theory of the Global State (Globality as an Unfinished Revolution)*, London Cambridge University Press, 2000, Pages: 295.

(مارتین شاو، تئوری دولت جهانی (جهانیت به مثابه انقلابی ناتمام)، لندن، انتشارات دانشگاه کمبریج، ۲۰۰۰، ۲۹۵ صفحه)

1- Sussex

2- Globality

3- Globalization

ضدانقلاب<sup>۳</sup> و بازگشت از گرایشات مارکسیستی به سرمایه‌داری نامید. (ص ۱۷)

در این میان، "جهانیت" را می‌توان محصول اصلی انقلاب جهانی دانست. تعریف ساده‌ای که شاو در ابتدا از این واژه ارائه می‌دهد، عبارت است از "شرایط یا حالتی که در آن، غالب موضوعات، جهانی هستند." (ص ۱۸) این جهانیت اگرچه با تأکید بر نوع خاصی از جمع‌گرایی، معنای جدا بودن نوع بشر را تغییر می‌دهد، (ص ۲۶) اما ذاتاً در تعارض با تقسیمات ملی و بین‌المللی نخواهد بود. شاو در اثبات این امر، به مثالی نامناسب استناد می‌کند و در پاسخ به نظریه‌پردازانی که معتقدند افزایش مبادلات جهانی موجب سست شدن مرزهای میان واحدهای سیاسی می‌گردد، به دوران امپراتوری‌های بزرگ و گستره وسیع مبادلات میان آنها در قرن نوزدهم اشاره می‌کند و به این نکته توجهی ندارد که در آن دوران، هر یک از امپراتوری‌ها بیشتر در درون سرزمین‌های تحت کنترل خود دادوستد نموده و با سایر امپراتوری‌ها سرستیز داشتند و می‌بایست میان ارتباطات "بین امپراتوری" و "درون امپراتوری" در آن دوران، تفاوت قائل شد.

وی با رویکردی فراپست مدرن، نه تنها جهانیت را سنتزی از مدرنیته و پست

آن‌گونه که فوکویاما بدان معتقد است، به قول شاو، به خوبی می‌توانست تبیین‌کننده عصری باشد که جیمز روزنا از آن تحت عنوان دوران پس از سیاست بین‌الملل<sup>۱</sup> نام می‌برد. (ص ۳) او وضعیت کنونی را از منظر نظریه‌پردازان حوزه‌های مختلف، به سه گونه تقسیم می‌کند. شرایط حاضر از نگاه اندیشمندان پست مدرن، به معنای ورود فرهنگ به عرصه سیاست، از نگاه نظریه‌پردازان جنگ سرد، به مثابه ورود سیاست و نظامی‌گری به عرصه اقتصاد و از منظر جهان‌گرایان، به منزله ورود فناوری و اقتصاد به هر دو عرصه فرهنگ و سیاست است. شاو - بدون تأیید یا رد هر یک از این نظریات - برای مجموع این تغییرات نام "انقلاب جهانی"<sup>۲</sup> را برگزیده است؛ و چون انقلاب در ذات خود به معنای تغییر ناگهانی امور تلقی می‌شود، آن را از معنای متداول انقلابات ملی متمایز می‌داند. از ویژگی‌های مهم این انقلاب، علاوه بر ایجاد تغییرات وسیع در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، می‌توان به این نکته اشاره کرد که برخلاف انقلابات پیشین، به معنای عبور از یک نظام تاریخی روابط اجتماعی به نظامی جدید، فرضاً عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، نمی‌باشد؛ بلکه حتی می‌توان آن را نوعی

1- Post-International Politics

2- Global Revolution

3- Counter Revolution

تشکیل "نظام‌های بلوکی" تجلی یافت. (ص ۴۲)

وی با اشاره به افول دوران جنگ سرد از دهه ۱۹۷۰ به بعد و مطرح شدن بحث اقتصاد جهانی براساس نظریه وابستگی متقابل نای و کوهن که اقتصاد سیاسی بین‌الملل را مطرح نمودند و علسیرغم وفاداری به مفهوم دولت - ملت، به بحث‌های سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی دامن زدند، نظریه ایشان را مورد انتقاد قرار داده و آنها را متهم به عدم واقع‌گرایی می‌نماید. او معتقد است که آنها با محوریت دادن بیش از اندازه به اقتصاد، در تبیین ادامه یافتن اهمیت نیروی نظامی در عصر حاضر، شکست خوردند. (ص ۸۲)

به نظر می‌رسد که شاو اهمیت چندانی برای اقتصاد مبتنی بر جنگ قائل نیست و آن را در نقد خود از نظریات اقتصاد سیاسی بین‌المللی مورد توجه قرار نمی‌دهد.

مارتین شاو سپس به سراغ نظریه نواقع‌گرایان رفته و به این اصل از اندیشه ایشان که "روابط بین‌الملل، برپایه سیستم آنارکی، پی‌ریزی می‌شود"، اشاره می‌کند و در نقد این نظریه، نتیجه می‌گیرد که وقتی مبنا بر آنارکی باشد، باید انتظار داشت که

مدرنیته نمی‌داند، بلکه معتقد است که این پدیده، دو عامل پیشین را به چالش خوانده و یک ساختار جدید اجتماعی و فکری بنیان نهاده است.

### عصر دولت - ملت‌ها

او در بخش نخست کتاب خود، به بررسی تعاریف ملیت - بین‌المللیت<sup>۱</sup> در اندیشه مدرن می‌پردازد.

شاو در یک نگاه تاریخی، قرارداد وستفالی را بنیان‌گذار دولت‌ها در سیستم بین‌المللی معرفی می‌کند و بر این نکته اشاره دارد که انقلابات دوران مدرن موجب شدند که برای نخستین بار مفهوم ملیت نه براساس اجتماع یک قوم خاص، بلکه براساس اصول حاکم بر یک جامعه و پذیرش آن از سوی آحاد انسانی حاضر در آن جامعه، شکل گیرد. (ص ۳۲) در چنین فضایی، "جهان‌شمولی"<sup>۲</sup> از منظر کانت در قالب مفهومی تجریدی، به توافقات حاصل از روابط میان ملت‌ها اطلاق شد. (ص ۳۴) بعدها هگل این وضعیت را در قالب "دولت جهانی" و مارکس در "طبقه پرولتاریا" تعریف کردند که در مدل دوم، با ایجاد تعارض با سرمایه‌داری، به بحث "امپریالیسم جهانی" دامن زد و سرانجام در دوران جنگ سرد، در قالب

3- Block-State

4- Anarchy

1- Nationality-Internationality

2- Universalism

نظام بین‌الملل به سوی جنگ حرکت کند. (ص ۵۸)

این برداشت از نظریه نو واقع‌گرایان یا واقع‌گرایان ساختاری<sup>۱</sup> کاملاً بدبینانه است. چرا که کنت والتز به عنوان پایه‌گذار این نظریه، در کتاب خود تحت عنوان "نظریه سیاست بین‌الملل"<sup>۲</sup> در انتقاد به اندیشه واقع‌گرایان که ماهیت دولت‌ها را جنگ‌طلب فرض می‌کنند، به روشنی اثبات می‌کند که منظور وی از حاکمیت آنارکی بر ساختار نظام بین‌الملل، امکان تغییر نظام براساس افزایش و یا کاهش میزان توانایی هر یک از واحدهای اصلی بازیگر در این عرصه می‌باشد. بنابراین، جنگ را می‌توان تنها یکی از شیوه‌های تغییر توانمندی بازیگران عرصه روابط بین‌الملل دانست که به مرور نیز از میزان بکارگیری آن توسط قدرت‌های بزرگ علیه بکدیگر کاسته شده است. شاو در ادامه بحث، با تأسی به نظریه پایان تاریخ فوکویاما، معتقد به ظهور نوعی همگرایی در میان کلیه کشورهای جهان در دوران پس از جنگ سرد می‌باشد. وی با تأکید بر تکثرگرایی فرهنگی در دوران معاصر و استناد به نظریه الکساندر ونسدت که معتقد است پایه اصلی نظام بین‌الملل در عصر کنونی، براساس "عقلانیت

فرهنگی" شکل گرفته است؛ اظهار می‌دارد که برخلاف مرزهای سیاسی که به سختی قابل تغییرند، مرزهای فرهنگی به راحتی و توسط مردم عادی تغییر می‌کنند و مهاجرت‌ها، ازدواج‌ها، مرادوات و مبادلات تجاری در سطح بین‌الملل، همگی در تغییر مرزهای فرهنگی مؤثرند. (ص ۵۶)

اما این‌طور به نظر می‌رسد که با توجه به اهمیت فرهنگ در شکل‌دهی به نظام سیاسی کشور، نمی‌توان امر تغییر فرهنگ را در تغییر مناسبات سیاسی و در نتیجه، در تغییر مرزهای سیاسی واحدهای ملی بی‌تأثیر دانست.

شاو سپس در تعیین ارزش‌های فرهنگی عصر فرهنگ، بحث جالبی را در قالب "ناسیونالیسم روش‌گرایانه"<sup>۳</sup> که عبارت از روش برخورد مردم جوامع مختلف با موضوعات اجتماعی است و غالباً این مردمان با ویژگی‌ها و صفات خاصی - مثلاً نظم، غریبه‌گریزی و یا عدالت‌طلبی - شناخته می‌شوند، مطرح می‌کند. وی با اشاره به سنت‌ها و هنجارهای موجود در جوامع صنعتی، معتقد است که این هنجارها لزوماً سازنده تمدن جهانی نیستند، چراکه با بهره‌گیری از روش مقایسه‌ای در جوامع مختلف، می‌توان مشاهده نمود که این هنجارها براساس نوع فرهنگ حاکم بر هر جامعه،

### 1- Structural Realists

### 2- Theory of International Relations

### 3- Methodological Nationalism

اقتصادی و اندیشه همگرایی در قالب اقتصاد جهانی را مطرح نمود. (ص ۱۰۴)

از نظر شاور، ظهور انقلاب‌های مارکسیستی که داعیه جهانی داشتند، شکل‌گیری نهضت‌های ناسیونالیستی در مستعمرات و بسالاحره، تلاش جهت بازسازی مجدد ارکان دموکراسی در میان دولت‌های اروپایی، مهمترین روندهای سال‌های نخست بعد از جنگ دوم به شمار می‌آمدند. در این میان، انقلابات کمونیستی و ناسیونالیستی به تدریج به سوی بلوک‌های قدرت تشکیل شده در آن دوران تمایل پیدا کردند و تنها تحولات دموکراتیک در غرب بود که توانست با تلاش در جهت مشروعیت بخشی به سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی، جهان را پیش از پیش از وضعیت ملی‌گرایی خارج ساخته و به دوران پیش از جهانی‌گرایی سوق دهد. او از این دوران تحت عنوان بین‌المللی‌گرایی<sup>۱</sup> یاد می‌کند. (ص ۱۱۵) در این زمان، نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل متحد که توسط برندگان جنگ تشکیل شده بودند، خبر از ایجاد نوعی اقتدار جدید در جهان می‌دادند. به این ترتیب، بروز یک جنگ جهانی جدید - با توجه به سیاست‌های بازدارندگی - ناممکن شده بود، اما جهان

مورد تفسیر و باز تفسیر قرار گرفته‌اند و صرفاً متعلق به یک فرهنگ خاص نمی‌باشند. (ص ۶۹)

البته وجود قرائت‌های مختلف از مفاهیم جهانی، قطعاً امری صحیح به نظر می‌رسد و تصور اینکه پدیده جهانی شدن موجب شکل‌گیری نوعی دیکتاتوری مطلق‌اندیشانه از آن گونه که جرج اورول در کتاب ۱۹۸۴ ترسیم کرده گردد، بعید خواهد بود. با این همه، باید توجه داشت که کاهش تفاوت‌های فرهنگی میان جوامع مختلف طی نسل‌های آتی، واقعیتی انکارناپذیر است.

### عصر دولت‌های فراملی

شاور در بخش دوم این کتاب به بررسی تاریخی - تحلیلی قرون نوزدهم و بیستم و نحوه پیموده شدن فرآیند جهانی شدن در سطح بین‌المللی می‌پردازد. قرن نوزدهم که شاور آن را "قرن طولانی" نامیده و معتقد است که از ۱۷۶۰ و ظهور انقلاب صنعتی شروع شد و تا ۱۹۱۴ و آغاز جنگ جهانی اول ادامه یافت، از سویی موجب گسترش تمدن اروپایی در بین مستعمرات گشت و زمینه‌های پدید آمدن ارزش‌های جهانی مشترک را فراهم آورد و از سویی دیگر، گسترش سرمایه‌داری و لزوم همکاری میان بازیگران سیاسی برای حفظ منافع

هنوز بواسطه جنگ‌های کشورهای  
کوچکتر بحران زده می‌نمود. (ص ۱۲۳)

او با استناد به جنبش‌های دانشجویی  
دهه شصت، معتقد است این انقلاب‌های  
دمکراتیک نیمه دوم قرن بیستم بودند که  
به تدریج جهان را از سیستم دولت بلوکی  
به سوی سیستم دولت جهانی سوق  
دادند. (ص ۱۴۵) با این همه، این‌طور به  
نظر می‌رسد که درخصوص کارکرد این  
انقلاب‌ها، بزرگ‌نمایی شده است. قدر  
مسلم آن است که عوامل دیگری نظیر  
تغییر تدریجی میزان توانمندی بازیگران  
اصلی نظام بین‌الملل، حرکت از دیپلماسی  
بازدارندگی به سوی تنش‌زدایی میان  
ابرقدرت‌ها، گسترش فساد و ارتبای و  
بالاخره، الزامات اقتصاد جهانی، هر یک  
نقش‌های بسیار مؤثری در ساماندهی این  
فرآیند ایفا نموده‌اند. به علاوه، اگر مبنای  
تحلیل خود را شکل‌گیری جنبش‌های  
دمکراتیک در داخل کشورها فرض کنیم،  
آنگاه باید انتظار داشت که جنبش‌های  
ضد جهانی شدن - که اتفاقاً تعداد آنها در  
جوامع دمکراتیک هم کم نیست - بتوانند  
در آینده جلوی گسترش و یا ادامه حیات  
این پدیده را بگیرند.

نویسنده سپس به بررسی سیاست‌های  
گورباچف و نحوه فروپاشی بلوک شرق  
در دهه هشتاد می‌پردازد و آن را معلول  
تغییرات داخلی این کشورها و ظهور  
پدیده "انقلاب برای صلح و نه برای

جنگ" می‌داند (ص ۱۵۵) و در تبیین علل  
بروز جنگ‌های داخلی در کشورهای تازه  
استقلال یافته اتحاد شوروی سابق،  
استدلال می‌کند که به این ترتیب، در  
خلال این جنگ‌ها بنیان‌های اقتصاد مبتنی  
بر سوسیالیسم در آنها تحلیل رفت و آماده  
جذب در اقتصاد جهانی شدند. اما آیا  
واقعاً برای جایگزینی ساختارهای اقتصاد  
کمونیستی با سرمایه‌داری و پذیرش قواعد  
اقتصاد جهانی راهی به جز جنگ و  
تخریب زیربنای اقتصادی این کشورها  
وجود نداشته است؟ در واقع، بهتر بود که  
نویسنده، تئوری انقلاب برای صلح را به  
کشورهایی که نهادهای نوپای سیاسی در  
آنها قابل مقایسه با کشورهای اروپای  
شرقی نیست، تسری نمی‌داد و وضعیت  
آنها را به عنوان دولت - ملت‌های  
جدیدالتأسیس، در تعاریف قرن نوزدهمی  
خود از این مفهوم و ارتباط آن با  
ناسیونالیسم می‌گنجاند.

شواهم چنین با اشاره به تغییر  
سیستم‌های حکومتی در آفریقا، آسیا،  
خاورمیانه و اروپا در دهه نود، موج  
دمکراتیزه شدن بین کشورهای در حال  
توسعه را همچون موج ضد استعماری  
دهه‌های پنجاه و شصت می‌داند که امروزه  
خصیلتی جهانی یافته‌اند و برخلاف سابق  
که به دنبال ایجاد دمکراسی در سطح ملی  
بودند، اینک برای دستیابی به یک  
دمکراسی براساس الگوی جهانی و انطباق

و سوم آنکه، مفهوم قدرت نه براساس روابط سیاسی، بلکه براساس روابط اقتصادی بازتعریف شده است. (ص ۱۸۶) با این همه، شار تضعیف دولت‌ها و تشکیل مشترک‌المنافع‌های چندملیتی نظیر اتحادیه اروپا را به معنای اضمحلال کامل دولت‌ها نمی‌داند. از نظر او، هرچند اتحادیه اروپا را می‌توان یک "دولت جهانی شده"<sup>۲</sup> نامید، اما واحدهای سیاسی درون این دولت، همچنان هویت مستقل خود را حفظ کرده‌اند و در سایر نهادهای بین‌المللی نظیر ناتو و یا سازمان ملل، جداگانه عضویت داشته و به‌عنوان دولت - ملت‌های متمایز شناخته می‌شوند. (ص ۱۹۰)

وی سپس سه مدل اصلی دولت در عصر جهانی شدن را این‌گونه معرفی می‌کند:

الف) دولت جهانی - غربی<sup>۳</sup> که برآمده از سیستم بلوکی است و آن دسته از کشورهای صنعتی را شامل می‌شود که اکنون بارزترین الگوی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه جهانی بوده و چپ‌ها آن را "امپریالیسم جدید" می‌نامند.

ب) دولت - ملت‌های شبه‌امپراتوری<sup>۴</sup> که شامل دولت‌های بزرگ غیرغربی نظیر

خود با ارزش‌های جهانی شده آن، تلاش می‌کنند. (ص ۱۶۸)

### عصر دولت جهانی

نویسنده در سومین بخش از کتاب خود، سعی در تبیین تئوری "دولت جهانی" دارد که براساس تجمع‌گرایی<sup>۱</sup> میان دولت‌های غربی پدید می‌آید. وی سطوح هویتی عصر مدرنیته را که شامل سه سطح قومی - ملی - تمدنی (نظیر کردی - عراقی - اسلامی) می‌داند، ماهیتاً تنش‌زا فرض می‌کند و براین باور است که می‌توان سطح چهارمی از هویت که "هویت جهانی" بوده و از خصلتی تنش‌زدایانه برخوردار است نیز تعریف کرد. (ص ۱۷۸) در چنین سطحی، سه مفهوم فرهنگ، اقتصاد و جامعه به ترتیب در قالب الگوهای مدرنیته، سرمایه‌داری و غرب تعبیر می‌شوند.

او معتقد است که حاکمیت دولت‌ها در عصر کنونی به سه علت تضعیف شده است: نخست آنکه، دولت‌ها به‌طور روزافزونی بخش‌هایی از حاکمیت خود را به نهادهای داخلی و خارجی واگذار می‌کنند.

دوم آنکه، حوزه اعمال اقتدار یک دولت، در بسیاری از موارد با حوزه سایر دولت‌ها همپوشانی یافته است.

2- Globalized State

3- Global-western State

4- Quasi - imperial Nation-states

1- Conglomeration

در بحث دسته‌بندی انواع دولت‌ها و سپس بحث قانونگذار جهانی<sup>۲</sup> که دارای چهار ویژگی (اقتدار مشروع - نهادهای قانونگذار - توان کنترل اقتصاد و محیط زیست و ایدئولوژی جهانی در قالب ایجاد بازیگر جمعی<sup>۳</sup>) می‌باشد، به بررسی نظام حاکم بر روابط بین‌الملل و ساختارهای ایجاد کننده آن می‌پردازد، اما بر این باور است که ظهور پدیده جهانی شدن، بیش از هر چیز ناشی از تغییر روابط اجتماعی در دو سطح داخلی و خارجی است و فرآیند تغییر جامعه، به تغییر شکل دولت‌ها می‌انجامد. (ص ۲۲۰)

از نگاه او، مداخله دولت در سیاست که به تشکیل دولت‌های "اقتدارگرا" و در اقتصاد که به ایجاد "دولت مداخله‌گر" در اوایل قرن بیستم منجر شد؛ در دوران پس از جنگ سرد، استحاله پیدا کرده و در سطح بین‌الملل مداخله یک دولت در امور دیگری، به مداخله قانونگذار جهانی در امور دولت‌ها تبدیل شده است. در سطح داخلی نیز حضور دولت جهت تنظیم امور اقتصاد و جامعه، دیگر مداخله تلقی نشده و حتی جزو وظایف آن به‌شمار می‌رود. (ص ۲۳۳)

هم‌چنین، بروز تنش‌های اجتماعی نظیر بحران‌های قومی در کشورهای

روسیه، چین، هند، اندونزی، برزیل، نیجریه و دولت‌های کوچکتری نظیر صربستان، ایران، عراق، عربستان، دو کوره و زیمبابوه می‌شوند و عملکردی مشابه دولت - ملت‌های اروپایی قرن ۱۹ دارند. در این مدل، منازعات اعم از داخلی و خارجی، عموماً به سطح بین‌المللی کشانده می‌شود.

پ) شبه دولت‌های جدید در حال رشد<sup>۴</sup> که شامل گروه‌های اقلیتی در کشورها می‌شود که در جهت کسب استقلال و یا خودمختاری تلاش می‌کنند. این دولت‌ها که با تغییر توانمندی قدرت مرکزی تشکیل می‌شوند، لزوماً مدل‌های جدیدی از توسعه را پدید نمی‌آورند و غالباً به الگوهای دولت مرکزی یا دولت‌های غربی توجه کرده و همان ارکان پیشین را می‌پذیرند. چالش اساسی در این دسته از دولت‌ها عبارت از آن است که ضمن تلاش برای تثبیت مشروعیت و عدم وابستگی خود در داخل، برای حفظ امنیت و دستیابی به توسعه، مایل به کسب حمایت‌های بین‌المللی هستند و در واقع، حیات آنها تا حدود زیادی در وابستگی به خارج تعریف می‌شود. (ص ۲۳۸)

او معتقد است که برای درک نظام جهانی، می‌بایست به روابط قدرت میان این سه مدل توجه نمود. شاو هرچند که

2- Global Ruler

3- Collective actor

1- New, Proto-and Quasi States



نداده‌اند، اما مفروضاتی که باور دارد به اثبات آنها نایل شده است، عبارتند از: نخست آنکه، وقوع انقلاب‌های دمکراتیک در کشورهای غیرغربی رو به گسترش است.

دوم آنکه، تفکر قدیمی داخلی بودن انقلاب‌ها را باید کنار گذاشت؛ چراکه هم اکنون قواعد مشترک جهانی در اذهان صدها میلیون انسان رسوخ کرده و پذیرفته شده است.

و سوم آنکه، تشکیل دولت جهانی یک حقیقت است. گسترش نهادهای بین‌المللی و ارتباط تنگاتنگ آنها با مراکز قدرت - خصوصاً در غرب - نشانه مهمی از بروز این امر می‌باشد.

وی برای نیل هرچه سریع‌تر به تشکیل این نوع از حکومت، سه استراتژی را تجویز می‌کند:

الف) جنبش‌های دمکراتیک نباید به دنبال ایجاد سازمان‌های غیردولتی یا جامعه مدنی بدون دولت باشند؛ بلکه باید تلاش کنند تا دولت‌ها را دمکرات، مدنی و کثرت‌گرا نمایند.

ب) دمکراتیزه کردن دولت‌های ملی نمی‌تواند بدون همگرایی با دولت‌های غربی و همسایگان منطقه‌ای باشد؛ چراکه بازتشکیل دولت‌هایی که سابقاً اقتدارگرا بوده‌اند، این خطر را به دنبال دارد که دولت جدید به علت هیجانات داخلی، به جنگ روی آورد. استفاده از دمکراسی‌های

اقتدارگرا، زمینه‌های پذیرش دمکراسی در این کشورها را فراهم آورده است و نخبگان این دسته از کشورها که سال‌ها با غرب و ارزش‌های غربی مبارزه می‌کردند، هم اکنون از رواج ارزش‌های غربی جهانی شده در کشورهايشان استقبال می‌نمایند. (ص ۲۵۵)

\* \* \*

مارتین شاو در بخش پایانی کتاب، ضمن بررسی علل همگرایی هرچه بیشتر میان کشورهای عضو بلوک غرب پس از پایان جنگ سرد و از بین رفتن خطر ابرقدرت شرق، معتقد است این همگرایی که محور اصلی آن را آمریکا تشکیل می‌دهد، به تصلب نینجامیده است. شرکت فعال فرانسه در بحران رواندا، کانادا در آمریکای مرکزی، انگلستان و آلمان در بوسنی و هرزگوین و کوزوو، استرالیا در تی‌مور شرقی و حتی قدرت غیرغربی نیجریه در لیبریا برای برقراری صلح، نشان از آن دارد که زمامداران آمریکایی قصد ایجاد نظام سلسله مراتبی متصلب را نداشته و در بازی‌های نظامی و اقتصادی خود، سایر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی را نیز وارد ساخته‌اند. (ص ۲۴۱)

از منظر شاو، هرچند که "جامعه مدنی جهانی" هنوز به‌طور کامل تشکیل نشده است و دولت‌ها کارویژه‌های خود را در سطوح داخلی و بین‌المللی از دست

در مجموع، هرچند که مارتین شاو در کتاب "تئوری دولت جهانی" از منظری تحلیل گرایانه به خوبی به بررسی روند جهانی شدن در عصر حاضر پرداخته است، اما این امر که ریشه ظهور پدیده جهانی شدن را در بروز انقلابات اجتماعی دنبال می‌کند و به عوامل داخلی ظهور این پدیده بیش از عوامل خارجی بها می‌دهد، موجب شده است که از نظر روش شناختی میان دو سطح تحلیل کلان و خرد تمایز قائل نشده و مبحثی کلان را از دیدگاه تاریخ‌نگاری تقلیل‌گرایانه بررسی نماید. حتی اگر این فرض را قائل شویم که شاو قصد دارد از تئوری‌های رفتارگرایانه برای اثبات نظریه خود بهره گیرد، باز هم مباحث مطروحه او از این ضعف برخوردارند که به‌طور دقیق و خردنگر به بحث‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی مربوط به ظهور انقلابات اجتماعی و تأثیرات آنها بر محیط پیرامونی خود پرداخته‌اند و نویسنده در ایجاد حلقه‌های ارتباط میان پدیده‌های دو سطح ملی و جهانی موفق نبوده است.

سرانجام آنکه، برخلاف انتظار، شاو صرفاً به ارائه شمایی کلی از دولت جهانی پرداخته و ابعاد، ارکان و مکانیزم عملکرد این دولت و نیز مسیری که جهان را بدان سو رهنمون می‌گردد را مشخص نساخته است.

مانده/نا تیشه یار

ملی به تنهایی نسخه خوبی برای برقراری صلح نیست زیرا آمیزش آن با ناسیونالیسم می‌تواند در جوامع تازه دمکراتیک شده، خطر ساز باشد و لذا می‌بایست از حمایت‌های نهادهای سازمان‌های بین‌المللی در این خصوص بهره‌مند شد.

ب) انقلاب دمکراتیک جهانی بدون همکاری مؤثر کشورهای غربی و سازمان ملل نمی‌تواند پیش رود. این درحالیست که رهبران سیاسی دولت‌های بین‌المللی شده غربی، همچنان در چهارچوب منافع ملی خود عمل می‌کنند و این امر، از میزان حضور مؤثر ایشان در سامان‌بخشی به دولت جهانی می‌کاهد. (صص ۷۱-۲۶۵)

به این ترتیب، شاو دمکراتیک شدن را لزوماً در معنای جهانی شدن به کار می‌برد و این در حالیست که یکی از عوامل بروز انقلاب‌های دمکراتیک که منجر به تشکیل "شبه دولت‌های جدید و در حال رشد" می‌گردد، هم‌چنان گرایش ناسیونالیستی است که در برخی موارد خود موجب ضدیت با جهانی شدن می‌گردد.

و بالاخره آنکه، به باور نویسنده، روندی که از نیمه قرن بیستم شروع شده است، در انقلاب جهانی، به تجمع قدرت می‌انجامد و این بهترین حالتی است که دولت‌ها را در برابر جوامع خود پاسخگو می‌گرداند و درام رابطه تاریخی دولت با دولت را به دولت بسا ملت تغییر می‌دهد. (ص ۲۶۹)